رضایت والدین؛ کلید عزت و کرامت

مجید خدارحمی

مقام پدر و مادر در آموزه‌های اسلام بسیار بزرگ و ارجمند است. از این رو احسان به پدر و مادر در کنار بندگی خداوند قرار گرفته است و خداوند پس از اینکه به بشر فرمان می‌دهد تا حق بندگی را در برابر آفریدگار و پروردگار خویش به جا آورند، دستور می‌دهد حق والدین را نیز با احسان ادا کند. از همین جایگاهی که برای والدین در آیات قرآن بیان شده می توان عظمت مقام و منزلت ایشان را در هستی و زندگی هر انسانی به دست آورد. پس همان گونه که در اثر نافرمانی از بندگی و عدم ادای حق عبودیت، انسان در زندگی دنیوی و اخروی و مادی و معنوی دچار زیان و عذاب سخت و شدید می‌شود، عدم ادای حق احسان والدین نیز از دیگر موجبات شقاوت در دنیا و آخرت است. بر این اساس در آیات و روایات بر فرمانبری از والدین و احسان و نیکی به ایشان و کسب خشنودی آنان، تاکید شده است و افزایش رزق و روزی و یا کاهش آن و هم چنین افزایش عمر و کاهش آن در گرو رضایت و نارضایتی، صله رحم و عقوق والدین دانسته شده است.

نویسنده در این مطلب ضمن تبیین نقش و جایگاه پدر و مادر از نگاه قرآن، به اهمیت فرمانبری از آنان و پرهیز از ناخرسند کردن آنان پرداخته است.

عقوق والدین، بزرگترین بدبختی بشر

انسان در زندگی مادی و دنیوی به علل و عوامل درونی و بیرونی چون هواهای نفسانی و وسوسه‌های شیطانی، همواره دچار غفلت از حقایق هستی است و راه حق و حقیقت را گم می‌کند و به جای آنکه به ریسمان محکم و استوار حقیقت بیاویزد بر خار و خاشاک بیابان موهومات و تخیلات فریبنده چنگ می‌افکند و در پی سراب به این سو و آن سو می‌دود و عمر عزیز و گرامی خویش را این گونه تباه می‌سازد و سعادت دنیا و آخرت خویش را بر باد می‌دهد.

این در حالی است که با کمترین دقت در هستی و بهره‌گیری از فطرت و عقل به سادگی می‌تواند فلسفه زندگی را دریابد و بی‌هیچ منطق و فلسفه پیچیده ای، بهتر از هر فیلسوف و منطقی، علت آمدن و رفتن خود از دنیا را درک کند و راه حقیقت را از درون خویش با فطرت و خردورزی دریابد. از این رو آیات قرآنی به جای آنکه پرسش‌ها و پاسخ‌های پیچیده فلسفی را مطرح کند بااشاره به حقیقت انسان و جهان هستی و مخلوقات، بر هدفمندی و حکمت موجود در جهان تاکید می‌کند و بااشاره به رستاخیز گیاهان، از رستاخیز انسان یاد می‌کند و مرگ را همچون خوابی می‌داند که با بیدار شدن از آن در جهانی دیگر، زندگی جدیدی را آغاز می‌کند.(ق، ایات ۱ تا ۱۱؛ فاطر، آیه ۹؛ زمر، آیه ۴۲)

خداوند با همه آیات تکوینی در هستی و آیات تدوینی در کتب آسمانی از جمله قرآن، آدمی را با حقیقت آفرینش و اهداف زندگی آشنا می‌کند؛ اما انسان‌ها بی‌توجه به همه اینها، گرفتارغفلت می‌شوند و از عقل و فطرت باطنی خویش یاری نمی‌گیرند و گمان می‌برند که جهان بیهوده و بی‌حکمت و هدف آفریده شده است و زندگی جز تصادفی نیست که در جهان رخ داده و تکرار شدنی نخواهد بود و همه زندگی همین حیات مادی دنیوی است که به تصادفی رخ نموده است و اگر خدایی هم باشد، این زندگی هرگز تکرار نخواهد شد. از این رو در اندیشه خوردن و آشامیدن است و به جمع مال و ثروت برای بقای بیشتر و آسایش و آرامش بهتر در زندگی دنیا می‌اندیشند.(انعام، آیه ۳۲؛ محمد، آیه ۳۶؛ سوره تکاثر).

امام صادق(ع) می‌فرماید: نافرمانی والدین از گناهان کبیره است، زیرا خداوند متعال فرزند نافرمان را عصیانگر و بدبخت قرار داده است.

خردورزی و فطرت انسانی فلسفه و حقیقت زندگی را به آدمی می‌آموزد و به این معنا رهنمون می‌سازد که از باب شکر و نیز تقرب به آفریدگار و پروردگار خود و رضایت او به عبادت و عبودیت او بپردازد. انسان این حق را برای خداوند قائل می‌شود؛ چرا که می‌بیند که والدین او که خالق مستقیم و بی‌واسطه وجودی او هستند و در دو نقش آفریدگاری و پروردگاری ظهور کرده‌اند، می‌بایست مورد اطاعت قرار گیرند و شکر آنها را به جا گذارند.

انسان با نگاهی ساده به حق والدین در اطاعت و بندگی و شکر درمی‌یابد که اگر اینها در حقیقت آفریدگار و پروردگار او نیستند بلکه تنها مظاهری از آفریدگاری و پروردگاری او هستند، پس لازم است که حق عبادت و بندگی و شکر و سپاس واقعی را در حق خداوندگار خویش به جا آورد.

خداوند در همین چارچوب است که در آیه ۸۳ سوره بقره می‌فرماید: لاتَعْبُدُونَ إِلاّ اللَّهَ وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً؛ جز خداوند را عبادت نمی‌کنند و به والدین خویش نیکی و احسان روا می‌دارند. در حقیقت دو حق در این آیه اثبات شده است؛ یکی عبادت حق تعالی و دیگری احسان به والدین.

اینکه انسان گاه نقش والدین را در حد خدایی بالا می‌برد، در یک معنا درست است؛ ولی به یک معنا نادرست است؛ زیرا اگر انسان والدین خویش را مظاهر حقیقت آفریدگاری و پروردگاری خداوند بداند و حق ایشان را ادا کند، این عین عبادت و احسان است؛ ولی اگر انسان والدین خویش را شریک در خلقت و ربوبیت بداند، این معنا همان کفر و شرک است که خداوند در آیه دیگری از آن بازداشته و ضمن تاکید بر حق والدین در شکل احسان از تصور نادرست شراکت بازداشته و فرموده است: وَ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ لا تُشْرِکُوا بِهِ شَیْئاً وَ بِالْوالِدَیْنِ احسانا؛ خداوند را عبادت کنید و چیزی را شریک خداوند قرار ندهید و به والدین خود احسان روا دارید.(نساء، آیه ۳۶)

بنابراین، جایگاه والدین جایگاه مظهریت در خالقیت و ربوبیت یعنی آفریدگاری و پروردگاری بشر است و انسان دارای عقل نسبت به خداوندی که خالق و رب اوست، بندگی و عبادت می‌کند و در حق مظاهر خالقیت و ربوبیت، احسان روا می‌دارد.

در روایات بسیاری برصله رحم بویژه والدین تاکید شده و از عاق و نارضایتی ایشان برحذر داده است. امام هادی (ع) بااشاره به تاثیر مخرب و زیانبار عاق والدین می‌فرماید:العقوق یعقب القله و یؤدی الی الذله؛ نارضایتی پدر و مادر ، کم توانی را به دنبال دارد و آدمی را به ذلت می‌کشاند.(مسند الامام الهادی ، ص ۳۰۳)

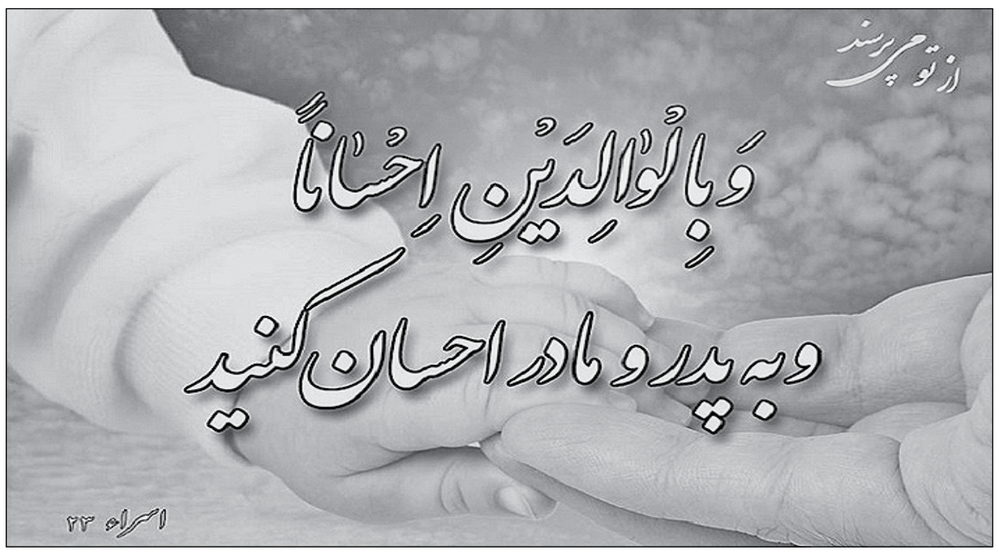

همان گونه که عبادت موجب افزایش رزق مادی و معنوی و عنایت و فضل الهی می‌شود، احسان به والدین، سبب افزایش رزق و روزی می‌شود، زیرا والدین مظاهر خالقیت و ربوبیت الهی و مجاری فیض اویند. در مقابل، هر گونه خشم و نارضایتی خداوند موجب بدبختی انسان می‌شود، خشم والدین نیز موجب بدبختی انسان است. پس می‌توان گفت که عزت و ذلت آدمی ارتباط تنگاتنگی با عبادت خدا و احسان به والدین دارد.

معنا و مفهوم عقوق والدین

معنای هر واژه‌ای همان موضوع له لفظ است. البته معنای لغوی می‌تواند حقیقی و یا مجازی باشد. اما مفهوم لفظ آن چیزی است که در کاربرد خاص و اصطلاحات علمی به کار می‌رود. نکته دیگر آنکه مفاهیم می‌تواند از طریق یک یا چند واژه انتقال یابد و گاه مفاهیم حتی به شکل عبارت و جملاتی بیان می‌شود. بنابراین لزوما در بیان یک مفهومی لازم نیست که از یک واژه استفاده کرد. در حالی که هر واژه‌ای برای خود معنایی دارد که موضوع له یا مستعمل فیه آن است.

در معنا شناسی واژه عاق باید گفت که این لفظ به معنای بریدن آمده است. ابن منظور درباره معنای آن می‌نویسد که «عقوق» از ماده عقق (عقّ) و به معنی نافرمانی و سرکشی از پدر و مادر و بریدن از ایشان است. (لسان العرب، ابن منظور، ج ۱۰، ص ۲۵۶)

اما در اصطلاحات اخلاقی و فقهی مراد از عقوق بریدن از خویشان است که شامل همه خویشاوندان نسبی نیز می‌شود و اختصاص به پدر و مادر ندارد. البته آنچه بیشترین کاربرد را درباره این اصطلاح دارد همان عاق والدین است و آن در مورد فرزندی است که پدر و مادر هر دو از او ناراضی بوده و او را نفرین کرده باشند.(صدر حاج سید جوادی، احمد و دیگران؛ دایره المعارف تشیع، تهران، شهید سعید محبی، ۱۳۸۲، اول، ج ۱۱، ص ۳۳۳)

واژه عقّ و مشتقات آن در قرآن نیامده، اما در روایات این واژه بارها تکرار شده است؛ البته این بدان معنا نیست که مفهوم این واژه در آیات قرآن نیز نیامده باشد، بلکه می‌توان آیات فراوانی را یافت که به مفهوم این واژه‌اشاره دارد. از جمله می‌توان به آیاتی‌اشاره کرد که به مقام والای پدر و مادراشاره دارند و وظیفه فرزندان را در قبال زحمات ایشان بازگو می‌کنند و یا بر وصل و یا عدم قطع پیوندها تاکید می‌کنند. خداوند در آیات ۲۳ و ۲۴ سوره اسراء می‌فرماید: «و پروردگارت فرمان داده جز او را نپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید، هرگاه یکی از آن دو، یا هر دو آنها، نزد تو به سن پیری رسند، کمترین اهانتی به آنها روا مدار و بر آنها فریاد مزن و گفتار لطیف و سنجیده و بزرگوارانه به آنها بگو. و بالهای تواضع خویش را از محبت و لطف، در برابر آنان فرود آر و بگو پروردگارا! همان گونه که آنها مرا در کوچکی تربیت کردند، مشمول رحمتشان قرار ده».

عقوق والدین به معنای ناخشنودی ایشان از فرزند از جمله چیزهایی است که در آیات و روایات به آن توجه داده شده است، زیرا رضایت و نارضایتی ایشان همانند رضایت و نارضایتی خداوند است.

خداوند از حضرت عیسی بن مریم(ع) نقل می‌کند که فرموده است: و برا بوالدتی و لم یجعلنی جباراً شقیقاً، (مریم، آیه ۳۴) و همچنین از حضرت یحیی بن زکریا آورده است که ایشان فرمود: و برا بوالدیه و لم یکن جباراً عصیا؛ (مریم، آیه ۱۵).

در این دو آیه عاق والدین را به سه صفت جبار (گردنکش و ستمگر)، شقی (تیره بخت)، عصی (نافرمانی‌کننده و گنهکار) یاد کرده و در آیات دیگر نسبت به دارندگان این صفات وعده عذاب سخت داده شده است که خود بیانگر گناه کبیره بودن این نوع اعمال است. (ابراهیم، آیات ۱۵ و ۱۶ و ۱۷؛ هود، آیات ۱۰۶ و ۱۰۷). در حقیقت هر کسی که نسبت به والدین خود، گردنکش و ستمگر، تیره بخت و نافرمان باشد، عاق والدین می‌شود و خوشبختی را نخواهد دید.

به هر حال، عقوق والدین به معنای نارضایتی و ناخشنودی ایشان از فرزند از جمله چیزهایی است که در آیات و روایات به آن توجه داده شده است، زیرا رضایت و نارضایتی ایشان همانند رضایت و نارضایتی خداوند است. البته این رضایت می‌بایست در چارچوب حقوق الهی باشد و اگر والدین فرزند را به کفر و معصیت فرمان دهند و از ایمان و اطاعت خداوند بازدارند این به معنای عاق والدین نیست.

عقوق والدین، از گناهان کبیره

قطع رحم از گناهان است و عقوق و آزردن پدر و مادر بدترین نوع قطع رحم است، زیرا نزدیکترین ارحام به سبب ولادت تحقق می‌یابد و بنابراین حق پدر و مادر را دو چندان می‌کند.

علامه مجلسی در شرح کافی گوید: عقوق والدین به این است که فرزند ، حرمت آنها را رعایت نکند و بی‌ادبی نماید و آنها را به سبب گرفتاری یا رفتاری برنجاند و آزار و اذیت کند و در چیزهایی که عقلاً و شرعاً مانعی ندارد، از آنها نافرمانی کند و این عقوق، گناه کبیره است و دلیل بر حرمت آن، کتاب و سنت و اجماع خاصه و عامه است.(محمدی ری شهری، محمد؛ میزان الحکمه، ترجمه حمیدرضا شیخی، قم، دارالحدیث ۱۳۷۷، اول، ج ۱۴، ص ۷۰۹۸)

امام صادق(ع) نیز می‌فرماید: «عقوقُ والدَیْنِ مِنَ الکبائِرِ لِأنّ اللهَ تعالی جَعَلَ العاقَ عَصِیّاً شَقِیّاً؛ نافرمانی والدین از گناهان کبیره است، زیرا خداوند متعال فرزند نافرمان را عصیانگر و بدبخت قرار داده است».(نراقی، مهدی؛ علم اخلاق اسلامی (گزیده ترجمه جامع السعادات)، ترجمه جلال‌الدین مجتبوی، بی‌جا، حکمت، ۱۳۷۲، سوم، ص ۲۸۲).

پیغمبر اکرم(ص) فرمود: از آزردن والدین بپرهیزید، به‌درستی که بوی بهشت از هزار سال راه استشمام می‌شود ولی عاق والدین و قاطع رحم آن را نمی‌یابند. (وسایل الشیعه، حر عاملی)

و نیز پیغمبر اکرم(ص) فرمود: سه طایفه‌اند که در روز قیامت خدا(ص) با ایشان سخن نمی‌فرماید و نظر رحمت به آنها نمی‌کند و ایشان را پاک نکرده و از برای آنها عذاب دردناکی است: آنان شراب خواران و تکذیب کنندگان به قدر الهی و عاق والدین‌اند.(همان)

عفت و حیا؛ حافظ امنیت اخلاقی جامعه

جمال کمال‌وند

امنیت به عنوان مهم ترین دغدغه هر فرد و جامعه‌ای است؛ زیرا بر این باوریم که خوشبختی جز به آرامش و آسایش فراگیر و پایدار فراهم نمی آید. از این رو نسبت به هر آنچه آرامش و آسایش فرد و جامعه را به خطر افکند، واکنش‌های تند و شدیدی از خود بروز می‌دهیم.

یکی از علل و عواملی که حافظ امنیت اخلاقی فرد و جامعه است، حیا و عفت است. البته تفاوت‌هایی میان حیا به معنی شرم با عفت وجود دارد؛ زیرا حیا حالت نفسانی است که شخص را از زشتی و پلیدی حفظ می کند و عفت حالتی است که شخص با وجود آن در چنان مقام توان و اقتداری قرار می گیرد که شهوت نمی تواند بر وی چیره شود و اختیار شخص را در دست گیرد.

به سخن دیگر، حیا بازدارنده انسان از هر پلیدی و زشتی است و عفت بازدارنده شخص از چیرگی شهوت و هواهای نفسانی می‌باشد. با این همه ارتباط تنگاتنگی میان عفت و حیا وجود دارد. این ارتباط موجب شده است که در فرهنگ قرآنی گاه اصطلاحات و واژگانی مشترک برای بیان آن آورده شود. به ویژه که آثار و پیامدهای آن در زندگی فردی و اجتماعی نیز در بسیاری از موارد و مصادیق مشترک می‌باشد.

نویسنده در مطلب حاضر نقش و کارکرد عفت و حیا را در جامعه و حفظ امنیت اخلاقی جامعه تشریح کرده است.

چیستی عفت و حیا

راغب اصفهانی قرآن‌شناس اندیشمند و بنام، در کتاب ارزشمند مفردات الفاظ قرآن کریم در تبیین مفهومی واژه عفت در کاربردهای قرآنی و اسلامی می‌نویسد: عفت، حالتی از حالت‌های نفس انسانی است که با وجود آن، شهوت نمی‌تواند بر نفس شخص چیره شود. (مفردات، راغب، ص ۵۷۳ ذیل واژه عف)

حسن مصطفوی در کتاب التحقیق فی کلمات‌القرآن‌الکریم می‌نویسد: خودداری نفس از شهوات نفسانی و تمایلات غیرشایسته در هر شخص و هر موضوعی عفت نامیده می‌شود. (التحقیق، مصطفوی، ج ۸، ص ۱۸۰)

محمدمهدی نراقی در کتاب جامع‌السعادات در تبیین مفهوم اخلاقی این واژه می‌نویسد: عفت، انقیاد قوه شهویه درمقابل امر و نهی عقل همچون ازدواج و خوردن در حد اعتدال عقلی و عرفی است. (جامع‌السعادات، محمدمهدی نراقی، ج ۲، ص ۱۷)

به نظر می‌رسد که استاد نراقی خواسته تا تبیین کند که عفت دارای خاستگاه عقلانی است که ظهور و بروز آن به شکل اعتدال عقلی و عرفی می‌باشد.

به سخن دیگر، هر انسان عاقلی به جای آنکه زمام امور نفس خویش را به شهوات نفسانی و هواهای آن دهد، می‌کوشد تا برپایه فرمان‌های عقل عمل و رفتار کند.

از آنجاکه عقل، نیازهای طبیعی و غریزی بشر و قوای نفسانی و شهوانی را می‌شناسد، برای مدیریت و مهار و هدایت درست این قوا در مسیر کمال، راهکارهایی را نیز ارائه می‌دهد که ازجمله آنها در مسئله شهوت جنسی، راهکار ازدواج است. چنانکه برای ارضای گرسنگی و پاسخگویی به نیازهای غذایی خوردن در حد اعتدال را به عنوان بهترین شیوه مدیریت و مهار این قوه و غریزه پیشنهاد می‌دهد.

به نظر می‌رسد که در تفسیر نراقی از عفت، چنانکه از نظرات دو استاد گرانقدر دیگر نیز به دست می‌آید، مدیریت عقل بر شهوت، اساس عفت می‌باشد.

به سخن دیگر، عفیف کسی است که مدیریت خود را به عقل سپرده است. براین اساس، به جای آنکه عواطف و احساسات و یا قوای نفسانی و شهوات و هواهای آن مدیریت انسان را در دست داشته باشد، این عقل است که بر انسان چیره است و مدیریت کامل را به عهده دارد.

بنابراین می‌توان گفت که عفیف کسی است که از عقل خود به درستی بهره می‌گیرد و رفتارهایش را در چارچوب ملاک‌های عقلانی ساماندهی می‌کند.

اما حیا چنان‌که راغب اصفهانی آن را به عنوان مفهومی قرآنی معرفی می‌کند، عبارت از انقباض و خودداری نفس از زشتی‌ها و یا ترک آن است. (مفردات مفردات، ص ۲۷۰، «حیی».) وی می‌افزاید که در آیات قرآن حیا به خداوند نیز نسبت داده شده است ولی معنای پیش گفته نمی‌تواند درباره خداوند درست باشد، زیرا خداوند به دور از انفعال و انقباض است و نمی‌توان چنین حالاتی را به خداوند نسبت داد که وی منزه از این امور می‌باشد. (همان)

شیخ طبرسی مفسر و دانشمند شیعی درباره کاربرد حیا نسبت به خداوند می‌فرماید که مراد و مقصود از حیا در خداوند آن است که خداوند قبیح را انجام نمی‌دهد و همواره به دور از زشتی‌ها و امور قبیح کارها را انجام می‌دهد. (مجمع‌البیان، ج ۱-۲، ص ۱۶۵)

بنابراین وقتی می‌گوییم خداوند اهل حیاست به معنای آن است که کارهایش بر حسن و نیکویی و به دور از قبیح می‌باشد.

اما هنگامی که درباره انسان از حیا سخن به میان می‌آید به این معناست که شخص در حالتی از حالت‌های خوب و نیک اخلاقی است که کارهایش همواره به دور از زشتی‌ها و پلیدی‌هاست و کارها را وقیحانه انجام نمی‌دهد؛ زیرا نقیض حیا داشتن، وقاحت داشتن است. (مجمع‌البیان، ج ۱-۲، ص ۱۶۳) انسان وقیح کسی است که زشتی‌ها را به طور علنی و آشکار انجام می‌دهد و هیچ حیا و شرم نسبت به آن ندارد.

بنابراین می‌توان گفت که انسان باحیا کارهای اجتماعی را به دور از زشتی‌ها و پلیدی‌های عقلانی و عقلایی و شرعی انجام می‌دهد. اما انسان بی‌حیا، انسانی است که کارهای زشت و پلید را وقیحانه و آشکارا انجام می‌دهد و هیچ باک و پروایی از انجام آن ندارد.

خداوند در قرآن به مساله عفت با عناوین و واژه‌هایی چون عف، طیب، حفظ، حصن، حجب، قاصرات الطرف، حیا و طهارت، و نیز واژگان مخالف و نقیضی چون فحشاء، دعا (درخواست کار زشت)، تبرج، شهوت، زنا، بغی، رفث، محیض، طمث و مس اشاره کرده است.

عفت، ارزش عقلانی و عقلایی

چنانکه از مطالب پیش گفته به دست می‌آید، عفت و حیا از اصول اخلاقی عقلانی و عقلایی است و ذات و طبیعت بشر به دوری و پرهیز از زشتی‌ها و پلیدی‌ها گرایش داشته و به خود اجازه نمی‌دهد تا رفتاری وقاحت‌آمیز و به دور از حیا و عفت در پیش گیرد و فحشا و زشتی‌ها را انجام دهد چه رسد که آن را به شکل آشکار انجام دهد.

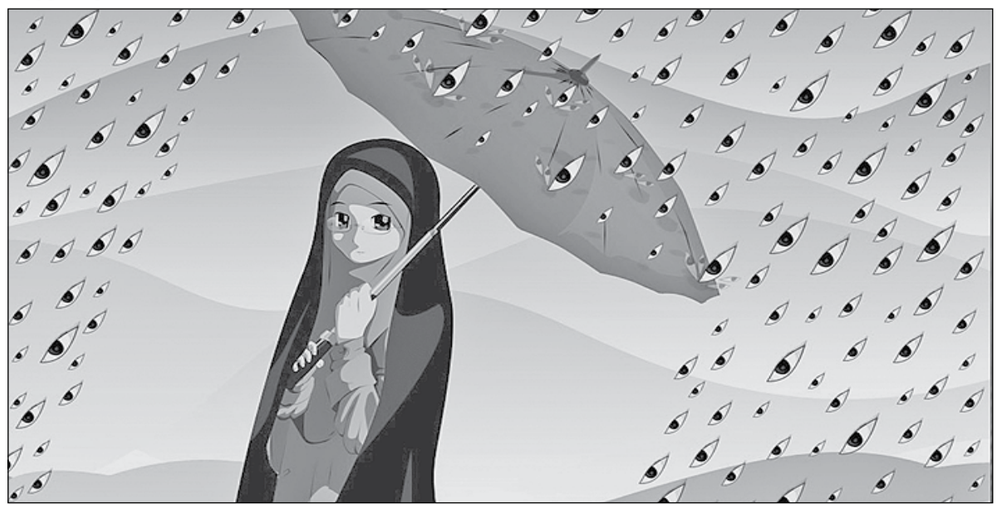

به سخن دیگر، عقل انسانی گرایش به دوری از زشتی‌ها و پلیدی‌ها به عنوان نواقص دارد. بنابراین حتی در خلوت‌ها و تنهایی‌های خویش به خود اجازه نمی‌دهد تا به زشتی و پلیدی متمایل شود، چه رسد به آنکه این کار زشت و پلید را به وقاحت انجام دهد و آشکار سازد.

از آیات قرآن به دست می‌آید که عفت به عنوان یک ارزش عقلانی، مورد تاکید همه جوامع بشری بوده است. از این رو عفت یوسف(ع) باعث ارزشمندی او نزد پادشاه مصر می‌شود (یوسف آیه ۵۱ و ۵۴) و حتی زنان اشراف مصر نیز در واکنش نخست، رفتار زلیخا را به سبب بی‌عفتی و بی‌حیایی سرزنش می‌کنند.

اسلام به سبب آنکه اصول عقلانی را مورد تایید و امضا قرار می‌دهد، در اینجا نیز عفت و حیا را به عنوان ارزش‌های انسانی امضا کرده و مهر تایید بر آن می‌نهد.

همه پیامبران و اولیای الهی به اشکال مختلف برای تقویت حیا و عفت در جامعه تلاش کرده و کوشیدند تا آن را به عنوان یک ارزش دینی معرفی کنند. آیات ۲۹ و ۳۲ و ۳۳ سوره یوسف تبیین می‌کند که حفظ حریم عفت برای آن حضرت تا چه اندازه ارزشمند و محبوب بوده است که زندانی شدن را به جان خریدار می‌شود و حتی پس از آنکه پادشاه مصر خواهان آزادی وی می‌شود تنها زمانی حاضر می‌شود تا از زندان آزاد شود که پاکدامنی و حیا و عفت خویش را به اثبات برساند. (یوسف آیه ۴۶ و ۵۰)

چنانکه بیان شد عفت و حیا اختصاص به امور جنسی ندارد بلکه شامل هر موضوع و امری می‌شود. از این رو در آیه ۲۷۳ سوره بقره عفت ورزیدن در امور مالی و عدم اظهار نیاز به دیگری را به عنوان یک امر ارزشمند معرفی می‌کند تا این‌گونه پایه عفت را در همه امور تقویت و مستحکم سازد. (مجمع‌البیان، ج۱ و ۲، ص ۶۶۶)

خداوند در آیه ۵۶ سوره یوسف عفت و پاکدامنی را از مصادیق احسان و نیکوکاری برمی‌شمارد و با اشاره به عفت وی می‌فرماید که علت مکنت و پادشاهی‌یابی آن حضرت را می‌بایست در همین عفت‌ورزی وی جست‌وجو کرد.

اهتمام اسلام به حفظ آبرو و شخصیت زنان عفیف و پاکدامن نیز تاکیدی بر ارزشمندی عفت و حیا در نظر اسلام است، زیرا تنها به این روش است که جامعه ارزش‌های متعالی را حفظ کرده و در مسیر تعالی و کمال حرکت می‌کند.

در ارزش و اهمیت عفت و حیا همین بس که خداوند در آیاتی چند عفت زنان اهل کتاب را موجب جواز ازدواج مسلمانان با آنان بر می‌شمارد. (مائده آیه ۵) آیه ۲۵ سوره نساء نیز عفت و پاکدامنی را شرط اصلی جواز ازدواج با کنیزان می‌شمارد. این بدان معناست که اگر کسانی که در معرض خطر و یا اتهام بی‌عفتی هستند زمانی که اهل عفت باشند همان عفت به عنوان بزرگ‌ترین سرمایه شخص می‌تواند امر جواز ازدواج آنان را اثبات کند.

از آیات قرآن به دست می‌آید که عفت به عنوان یک ارزش عقلانی، مورد تاکید همه جوامع بشری بوده است. از این رو عفت یوسف(ع) باعث ارزشمندی او نزد پادشاه مصر می‌شود و حتی زنان اشراف مصر نیز در واکنش نخست، رفتار زلیخا را به سبب بی‌عفتی و بی‌حیایی سرزنش می‌کنند.

آثار و کارکردهای عفت و حیا

از آیات قرآنی به دست می‌آید که عفت و حیا آثار بسیاری دارد. از جمله می‌توان به اعتدال و میانه‌روی انسان در امور مختلف زندگی از جمله مسائل جنسی اشاره کرد. عقل انسان در هنگام چیرگی بر امور شخص، مدیریت وی را به عهده می‌گیرد و او را به سوی اعتدال و میانه‌روی در همه کارها و امور وامی‌دارد. از این رو در مسئله جنسی نیز عفت و پاکدامنی وی موجب می‌شود راه اعتدال را در پیش گیرد. (مومنون آیات ۵ و ۷ و نیز معارج آیات ۲۹ تا ۳۱)

خداوند در آیه ۵۹ سوره احزاب حفظ عفت با رعایت حجاب را باعث مصونیت‌یابی شخص از اذیت و آزار دیگران معرفی می‌کند و با اشاره به این کارکرد از مردمان می‌خواهد که عفت و حیا را رعایت نمایند تا ضمن دستیابی به کمال فردی و اجتماعی، خود را از شر و آسیب دیگران نیز حفظ کنند.

به سخن دیگر، دستیابی به امنیت اخلاقی و نیز حفظ حریم شخصی نیازمند اعمالی است که از جمله مهمترین آنها حفظ عفت و حیا از سوی افراد جامعه به ویژه کسانی است که بیشتر در معرض خطر و یا اتهام به شکستن حریم‌های عفت اجتماعی جامعه می‌باشند.

انسان باحیا کارهای اجتماعی را به دور از زشتی‌ها و پلیدی‌های عقلانی و شرعی انجام می‌دهد. اما انسان بی‌حیا، انسانی است که کارهای زشت و پلید را وقیحانه و آشکارا انجام می‌دهد و هیچ باک و پروایی از انجام آن ندارد.

البته آیات قرآن کارکردهای دیگری نیز برای عفت و حیا بیان می‌کند که شامل آثار معنوی در دنیا و آخرت است. از جمله می‌توان به بهره‌مندی از فضل خداوند با عفت‌ورزی اشاره کرد که در آیه ۳۳ سوره نور به آن اشاره شده است.

برخورداری از آمرزش الهی با عفت و پاکدامنی مردان و زنان (احزاب آیه ۳۵ و نور آیه۲۶) دستیابی به رستگاری (مومنون آیات ۱ و ۵) از دیگر آثار و پیامدهای پاکدامنی است.

از آنجا که بسیاری از مردم در اندیشه آسایش هستند خداوند در آیه ۳۳ سوره نور تبیین می‌کند که عفت‌ورزی زمینه بی‌نیازی انسان از دیگران می‌شود و خداوند از فضل خود به کسانی که در فقر و نداری هستند، دارایی می‌بخشد تا دیگر نیازمند دیگری نشوند.

از نظر اسلام اگر انسان در عین شدت نیازمندی، دست خویش را به سوی دیگری دراز نکند، خداوند از فضل خویش به او می‌رساند و او را بی‌نیاز و غنی می‌سازد.

خداوند در آیات ۵ و ۷ سوره مومنون و نیز ۲۹ تا ۳۱ سوره معارج، مردان بی‌عفت را انسان‌های متجاوزی معرفی می‌کند که به سبب همان وقاحت و بی‌عفتی به حقوق دیگران تجاوز می‌کنند و به اذیت و آزار دیگران می‌پردازند.

چراغ راه

آثار اخلاص

قالت فاطمهٌ (س): «من اصعد الی الله خالص عبادته، اهبط الله عزوجل له افضل مصلحته»

حضرت فاطمة (س) فرمود: هرکس عبادات و کارهای خود را خالصانه برای خدا انجام دهد، خداوند بهترین مصلحت‌ها و برکات خود را برای او تقدیر می‌نماید. [1]

۱- بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۲۴۹

حکایت خوبان

ملاک‌های شیعه بودن

مردی به همسرش گفت: از فاطمه(س) دختر رسول خدا(ص) سؤال کن آیا من از شیعیان شما شمرده می‌شوم یا نه؟ حضرت زهرا(س) در پاسخ او فرمود: به او بگو اگر به آنچه ما به شما امر می‌کنیم عمل می‌کنی و از آنچه شما را از آن نهی کرده‌ایم دوری می‌کنی پس تو شیعه ما هستی وگرنه که هیچ.

آن زن بازگشت و جریان را برای همسرش تعریف کرد، مرد گفت: ای خدای من کیست که گناه و خطایی از او سر نزده باشد؟! پس من حتما همیشه در جهنم خواهم ماند. چون هر کس که از شیعیان اهل بیت نباشد جهنمی است زن به سوی حضرت فاطمه(س) برگشت و آنچه شوهرش گفته بود برای حضرت بازگو کرد. حضرت فاطمه(س) فرمود: به او بگو مطلب این‌چنین نیست که تو گمان می‌کنی؛ شیعیان ما از برترین‌های اهل بهشت هستند و هر کسی که ما را دوست بدارد و دوستدار دوستان ما باشد و دشمنی ورزد با دشمنان ما و با قلب و زبانش تسلیم ما باشد اگر با دستورات ما مخالفت ورزد شیعه ما شمرده نمی‌شود؛ هرچند اهل بهشت خواهد شد البته بعد از اینکه از گناهانش پاک شود: یا به وسیله سختی‌ها و مصیبت‌ها که در دنیا به آن دچار می‌شود و یا در قیامت به سختی‌هایی که گرفتار می‌شود و یا برای مدتی در طبقه بالای جهنم عذاب می‌شود تا این که ما به خاطر دوستی و محبت که به ما اهل بیت دارند؛ آنها را نجات داده و به نزد خود در بهشت می‌بریم. [1]

۱- بحارالانوار: ج ۶۵، ص ۱۵۴، ح ۱۱

پرسش و پاسخ

مصداق کوثر

پرسش:

چرا سوره مبارکه کوثر را مربوط به حضرت فاطمه(س) دانسته‌اند؟

پاسخ:

در سوره کوثر سخن از اعطای چیزی به نام کوثر به پیامبر گرامی اسلام(ص) است. واژه کوثر در زبان عربی با خیرکثیر و برکت همراه است، یکی از مهمترین تفسیرهایی که در میان مفسران و علمای شیعه درباره مضمون و معنای کوثر وجود دارد، کوثر وجود نازنین حضرت زهرا(س) است که علت این امر به شأن نزول این آیه برمی‌گردد. بنابراین سوره کوثر در راستای تسکین به وجود حضرت رسول(ص) نازل شده است. اما درباره شأن نزول این سوره گفته شده است:

زمانی که رسول(ص) دو تن از فرزندان خود به نام‌های عبدالله و قاسم را از دست داد و دشمنان آن حضرت، برای تضعیف او، زبان طعن و شماتت، گشودند، عاص بن وائل او را «ابتر» خواند، که در لغت عرب به «مقطوع النسل» اطلاق می‌شود.

کوثر از ریشه کثرت است و بر چیزی اطلاق می‌شود که شأنیت کثرت در او باشد و مراد از کوثر خیر فراوان است(مجمع البیان، ج۵، ص ۵۴۹)

البته آن خیر کثیری که پیامبر(ص) در نتیجه اعطای خداوند؛ مالک آن شده است، در آیه اول مصداقا مشخص نشده و شاید بدین لحاظ باشد که با اطلاق و عدم تقیید آن، عظمت و شأن خاص، بدان ببخشد.

برای کلمه (کوثر) در این سوره، معانی متعدد مطرح شده است، علامه طباطبایی(ره) در المیزان با توجه به معنای آخرین آیه که دشمن آن حضرت را، ابتر معرفی کرده، مناسب‌ترین معنا را «کثرت» ذریه پیامبر اکرم(ص) ذکر می‌کند. (المیزان، ج۷، ص ۳۷۰) اگر خیر کثیر هم مراد باشد، یقینا یکی از مصادیق آن، فراوانی نسل آن حضرت است.

کوثر، صیغه مبالغه است. یعنی ای پیامبر، به تو، دختری دادیم که مجسمه خیر است، استوانه برکت و اسطوره بالندگی است، به تو دختری دادیم که اگر همه فضایل و سجایای انسانی را مجسم کنند، زهرا می‌شود.

ای پیامبر، به شکرانه این نعمتی که به هیچ‌کس داده نشده و نخواهد شد، نماز بخوان و در هنگام تکبیر، دستهایت را بلند کن که این یک حالت خضوع است برای بنده و جلالتی است برای خدا!

امام فخر رازی در ذیل این آیه شریفه می‌نویسد:

کوثر هشت معنا دارد که تمام آن معانی درباره حضرت صدیقه طاهره، فاطمه زهرا(س) است. آنگاه خودش می‌گوید: چگونه، فاطمه کوثر نباشد که چون علی‌بن‌الحسین و محمدبن علی باقرالعلوم و صادق المصدق، میوه و ثمره دارد. (التفسیر الکبیر، ج۳۲، ص ۱۲۲)

آری فاطمه، چگونه خیر کثیر نباشد که از این نهر کوثر، هزاران جوی زلال و روشن، منشعب است.

حسن ختام این بخش، آن که نزول چنین سوره‌ای و چنین تعبیر بلندی (کوثر)(درباره حضرت فاطمه(س) در عهد جاهلیت عربی که «زن» نه تنها از کم‌ترین حقوق انسانی برخوردار نبود، بلکه تولد دختر مایه ننگ و سرافکندگی بود و دختران، زنده به گور می‌شدند، نشانگر جایگاه ارزشمند زن در مکتب حیات‌بخش اسلام است. به راستی در کدامین مکتب می‌توان چنین قرب و منزلتی برای زن یافت.

سلوک عارفانه

ولایت، باطن شریعت است

(بدان ای سالک راه خدا!) عرفا از قدیم گفته‌اند: مسئله امامت و ولایت باطن شریعت است، یعنی کسی به این مطلب می‌رسد که اندکی از قشر عبور کرده باشد و به مغز و لبّ پی برده باشد و اساسا مسئله امامت و ولایت در اسلام یک مسئله لبّی بوده یعنی افراد عمیق آن را درک می‌کرده و می‌فهمیده‌اند، دیگران دعوت شده‌اند که به این عمق برسند، حال برخی می‌رسند و برخی نمی‌رسند. [1]

۱- امامت و رهبری، شهید مرتضی مطهری(ره)، ص ۱۲۶

صفحه معارف روزهای: شنبه، یک‌شنبه سه‌شنبه و پنج‌شنبه منتشر می‌شود
تلفن‌های مستقیم: ۳۳۹۴۱۹۹۱ - ۳۵۲۰۲۲۲۱
Maaref@kayhan.ir